

روزگار سیاه و غیرانسانی افغان‌ها در ایران!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

مردم رنج‌دیده افغانستان نه در داخل کشورشان و نه در کشورهای هم‌چون ایران و پاکستان هیچ‌گونه امنیت جانی و اقتصادی و اجتماعی ندارند. ده‌هاست که اکثریت مردم این کشور، قربانی جنگ‌های امپریالیستی و کودتاها و تروریسم شده‌اند. حکومت طالبان آن روی سکه جمهوری اسلامی ایران است. مردمی که از سرکوب‌ها و فشارهای حکومت افغانستان می‌گریزند و با زحمات زیادی از جمله خود را به ایران می‌رسانند در این‌جا نیز اسیر حکومت سانسور و سرکوب و فاشیسم جمهوری اسلامی می‌شوند. سابقه زندگی شهروندان افغان در ایران، طولانی است و بیش از عمر نکت‌بار جمهوری اسلامی ایران. جمهوری اسلامی، حتی خانواده‌هایی را به افغانستان اخراج می‌کند که هرگز افغانستان را ندیده‌اند و در ایران متولد شده و کار و زندگی کرده‌اند. در سال‌های اخیر، همواره پناهندگان و مهاجران افغان زیر تیغ سیاست‌های فاشیستی جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند. آنان، که سال‌ها از ستم‌های مذهبی و حاکمیت طالبان گریخته و به ایران پناه آورده‌اند، اکنون خود در معرض سه شکل از خشونت دولتی قرار دارند: زندان و اعدام‌های بی‌محاکمه؛ برخوردهای نژادپرستانه و اخراج‌های دسته‌جمعی بی‌پشتوانه. این پدیده نه یک حادثه تصادفی، بلکه بازتاب روشن سیاست آگاهانه جمهوری اسلامی ایران برای سرپوش گذاشتن بحران‌های داخلی به‌سوی مهاجران بی‌صدا و بی‌پشتوانه است. سیاستی که حکومت و نهادهای وابسته به آن، آگاهانه افغان‌ستیزی و خشونت را به‌شکلی از مقابله با پناهندگان و مهاجران افغان ترویج و سازماندهی کرده است.

جمهوری اسلامی ایران که زیر بار نارضایتی عمومی، فساد، فروپاشی اقتصادی و بحران‌های چندلایه داخلی و منطقه‌ای و جهانی قرار دارد، با هدف انحراف افکار عمومی و حفظ ساختار قدرت، به‌دنبال خلق دشمنان فرضی در درون مرزهاست. در این میان، مهاجران افغان، بی‌پناه‌ترین انسان‌ها، آسان‌ترین هدف است. قربانیانی که نه صدایش به جایی می‌رسد، نه وکیل، نه حمایت مدنی، و نه پشتوانه سیاسی دارد.



مهاجران اخراج شده افغان از ایران. عکس: سازمان جهانی مهاجرت

به این ترتیب، افغان‌ها از آسیب‌پذیرترین گروه‌های جامعه در ایران هستند و حکومت جمهوری اسلامی از آن‌ها به‌عنوان کارگران ارزان‌قیمت و قربانیان کم‌هزینه ماشین اعدام خود استفاده می‌کند. از این قربانیان با هدف ایجاد رعب و وحشت در جامعه انجام می‌شوند. به گفته سازمان‌های حقوق بشری، تنها در پنج ماه نخست سال ۲۰۲۵، دست‌کم ۳۲ شهروند افغان در ایران اعدام شده‌اند. در سال پیش از آن (۲۰۲۴)، آمار اعدام افغان‌ها به بیش از ۸۰ نفر رسیده بود که اکثراً بدون اطلاع‌رسانی عمومی و بدون روند قضایی شفاف اعدام شدند. اکثر افغان‌هایی که در ایران اعدام می‌شوند، فاقد محاکمه عادلانه‌اند. بسیاری از آن‌ها از دسترسی به وکیل محروم بوده و تحت شکنجه و اِدار به اعتراف شده‌اند. به‌علاوه اکثر اعدام‌ها در بسیاری موارد به‌طور پنهانی و با هدف ایجاد فضای رعب و وحشت در جامعه انجام می‌شوند. اما مهاجر افغان در چشم حاکمیت، نه متهم بلکه یک ابزار روانی برای کنترل جامعه و سرپوش گذاشتن مسایل داخلی جامعه است.

در کنار موج اعدام، اخراج بی‌رویه هزاران مهاجر افغان زن، مرد، کودک و سالخورده بدون بررسی حقوقی، اجتماعی یا انسانی، به مرحله‌ای بی‌سابقه رسیده است. پناه‌جویانی که در ایران متولد شده‌اند، سال‌ها در این کشور کار کرده‌اند و نسل دوم‌اند، تنها با یک تصمیم اجرایی، به‌سوی آن طرف مرز بازگردانده می‌شوند؛ بی‌آن‌که دخالت نهادی بین‌المللی یا روند مهاجرت و پناهندگی‌ای در کار باشد. اخراج‌های بدون وقفه در یک ساختار بی‌قانون بدون در و پیکر حقوقی و انسانی انجام می‌گیرد.

در بازگشت و اخراج مهاجرین به افغانستان، آن‌ها نه با خانه و سر پناه و پذیرش، بلکه با حاکمیتی مواجه می‌شوند که زن را از حقوق انسانی محروم کرده، آموزش را تعطیل کرده، و قانون شرع را جایگزین هرگونه قانون مدنی کرده است. این آورده‌گان در خانه و سرزمین خودشان هم مورد مواخذه و آزار قرار می‌گیرند. بنابراین، حکومت طالبان، آن روی سکه جمهوری اسلامی ایران است.

بی‌شک در وهله اول زنان افغان، قربانی مضاعف این ظلم و ناعادتی می‌باشند. در بسیاری از خانواده‌های افغان زنان، سرپرست خانواده‌ها هستند. اخراج این زنان، آن‌هم به افغانستان تحت حاکمیت طالبان، به معنای سپردن آن‌ها به دنیای سیاه، فقر و تهدید فیزیکی و روانی و تجاوز است. در ساختار طالبان، زن نه موجودی مستقل، بلکه تابعی از مرد است؛ بدون حق آموزش، شغل یا حتی خروج از خانه بدون اجازه مرد.

جمهوری اسلامی زن‌ستیز سرنوشت زنان اخراجی به افغانستان را به هیچ می‌گیرد. طالبان نیز نسبت به این روند سکوت کرده؛ سکوتی نه از سر ناتوانی، بلکه از جنس بی‌تفاوتی ایدئولوژیک مذهبی. جمهوری اسلامی سهمیه بسیار کلانی از صندوق‌های متفاوت مهاجرتی و پناهجویان دریافت می‌کند. اما هیچ‌گونه شفافیتی و راست‌آزمایی، به‌صورت مستمر و پیگیر انجام نگرفته است. دیگر موارد مهم دسترسی نهادهای بین‌المللی به زندان‌ها با حضور نمایندگان و بازرسان بی‌طرف در ایران برای بررسی وضعیت حقوقی افغان‌های بازداشت‌شده در ایران است.

افغانستانی‌ها در این بیش از چهار دهه حاکمیت جمهوری اسلامی قرار دارند که در ایران ساکن شده‌اند. برخی از آنان در همین جغرافیا متولد شده و اگر برایشان امکان‌پذیر بود به مدرسه رفته‌اند. اما هم‌چنان «بیگانه»‌اند و صدماتی بلند در فضای عمومی خواهان «اخراج فوری» آن‌ها از ایران است. رسانه‌های ایران، به تریبونی برای نفرت‌پراکنی علیه افغانستانی‌ها تبدیل شده‌اند. مردمانی که به ظاهر با سیاست‌های سرکوبگرانه حکومت جمهوری اسلامی مخالف‌اند و در دشمنی با مهاجران و پناهندگان و سرکوب آن‌ها از حکومت پیشی گرفته‌اند. چندین کارزار آنلاین درخواست اخراج فوری مهاجران افغانستانی برای جمع‌آوری امضاء راه افتاده است. تنها در مهر ۱۴۰۲ شش کارزار آنلاین با موضوع «منع ورود»، «اخراج اتباع بیگانه»، «مجازات افرادی که اتباع بیگانه را به کار می‌گیرند» و «مخالفت با تاسیس سازمان ملی مهاجرت» در سایت کارزار آنلاین ثبت شد. نویسندگان کارزار «نه به سازمان ملی مهاجرت» که ادعا کرده‌اند «از طرف اکثریت بخصوص جامعه کارگر ایرانی» هستند دلیل مخالفت‌شان با تشکیل سازمان ملی مهاجرت را این‌گونه بیان کرده‌اند: «با تاسیس سازمان ملی مهاجرت اتباع زمینه ماندگاری میلیونی اتباع بیگانه در کشور فراهم خواهد شد که مشکلات فراوان برای کشور ایجاد خواهد کرد.»

پیامد این کارزارها و خبرسازی رسانه‌ها درباره «افزایش جمعیت مهاجران» در ایران تا به حال خود را در حمله به خانه افغانستانی‌ها در اقبالیه قزوین و سلطان‌آباد تهران و یزد، برخورد توهین‌آمیز و نژادپرستانه با افغانستانی‌ها در فضاهای عمومی و واکنش مقام‌های دولتی برای سرعت بخشیدن به اخراج افغانستانی‌ها به‌صورت آشکار نشان داده است.

حکومت اگر چه به ظاهر نشان می‌دهد هم‌چنان «برادران مسلمان» همسایه را میزبانی می‌کند در عمل اما، نه تنها سخت‌گیرانه افغانستانی‌ها را بازداشت و رد مرز می‌کند بلکه به دست جوخه‌های اعدام خود نیز می‌سپارد. کم‌تر روزی است رسانه‌ها به نقل از «فرماندهان مرزبانی» در استان‌های خراسان رضوی و سیستان و بلوچستان از «بازگردان» صدها افغانستانی خبر ندهند. مدیران استانی روزانه درباره ایجاد محدودیت‌های بیش‌تر برای آن‌چه که «اتباع غیرقانونی» می‌خوانند، سخن می‌گویند و مقامات دولتی به «مردم» وعده می‌دهند همه افغانستانی‌ها را اخراج می‌کنند. این همه نفرت‌پراکنی و پناهنده و مهاجرت‌ستیزی علیه افغانستانی‌ها، ریشه در افکار و ایدئولوژی فاشیستی جمهوری اسلامی دارد.

قصه افغانستانی‌ها در ایران عمری درازتر از جمهوری اسلامی دارد و به حکومت فاشیستی سلطنتی برمی‌گردد. کودتا، اشغال نظامی، جنگ داخلی، طالبان و باز هم طالبان طی پنج دهه راهی جز فرار پیش‌روی افغانستانی‌ها نگذاشته است. در نخستین سال‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷، موج نخست پناهجویان افغانستانی به ایران وارد شدند. با وجود این‌که حاکمان آن‌ها را «برادران مسلمان» خواندند، اما از همان آغاز و تا به امروز سایه اخراج بر سرشان بوده است و مورد هدف نقض افکار و سیاست‌های غیرانسانی و نژادپرستی جمهوری اسلامی و پان‌ایرانیست‌های ایرانی بوده‌اند.

برخلاف ادعای حکومتی‌ها و بسیاری از منتقدان و مخالفان راست حکومت که مدعی‌اند «ایران میزبانی مهمان‌نواز» برای پناهجویان افغانستانی بوده است، آرش نصر اصفهانی در یکی از معدود پژوهش‌های مستقل درباره افغانستانی‌ها در ایران نشان داده است آن‌ها هیچ‌گاه نه به‌عنوان پناهنده و نه به‌عنوان بخشی از جامعه ایران پذیرفته نشدند و همواره «مهمانانی موقت و ناخوانده» بودند که در خطر اخراج قرار داشتند.

اگر در دهه نخست، از ۱۳۵۸ تا پایان جنگ مرزها به روی افغانستانی‌ها باز بود، آن‌ها به اردوگاه‌های مرزی منتقل نشدند و «اجازه کار» البته به صورت مشروط و محدود داشتند. در دهه‌های بعد، از آغاز سیاست‌های تعدیل اقتصادی شرایط به‌طور کامل دگرگون شد و افغانستانی‌ها به‌عنوان «مشکل» در کانون توجه سیاست‌مداران و «مردمان» قرار گرفتند. سیاست به اصطلاح «درهای باز» دهه نخست جای خود را به «ترغیب به بازگشت»، «تهدید به اخراج» و «اخراج» داد. (آرش نصر اصفهانی در کتاب «در خانه برادر: پناهندگان افغانستانی در ایران»، نشر پژوهشگاه فرهنگ، ارتباطات و رسانه، سال ۱۳۹۷ سیاست‌های ایران در برابر مهاجران افغانستانی را به سه دوره «درهای باز»، «تشویق و ترغیب به بازگشت» و «ساماندهی» تقسیم کرده است. «درهای باز» به دهه نخست حکمرانی جمهوری اسلامی اشاره دارد که مهاجران افغانستانی به عنوان «برادران مسلمان» پذیرفته شدند. من بخش زیادی از مستندات این نوشته را از پژوهش ارزشمند او وام گرفته‌ام.)

رسمیت قانونی تبعیض

«محدودیت اشتغال» و «محدودیت تردد» دو سیاست ضد مهاجران افغانستانی از همان آغاز در ایران بوده است. در ۱۷ آذر ۱۳۶۰ به صورت رسمی اعلام می‌شود «تردد بدون مجوز اتباع افغان ممنوع است و سبب بازداشت آن‌ها می‌شود» و «اتباع مشکوک، بیکاره‌ها و سیگارفروشان جمع‌آوری و به اردوگاه‌های مراقبتی منتقل می‌شوند». همان زمان بخشنامه منع فروش خانه، مزرعه، کارگاه به پناهندگان تصویب و ابلاغ و اعلام شد «اشتغال باید با اجازه وزارت کار باشد».

در سال ۱۳۶۳ «بخشنامه روش اجرایی طرح اشتغال موقت آواره‌گان مسلمان افغانی» ابلاغ شد که رسمیت بخشیدن به تبعیض در اشتغال و آنچه که «بازار کار تفکیک شده» توصیف می‌شود، بود. بر اساس این بخشنامه اشتغال افغانستانی‌ها در ۱۲ رده شغلی کوره‌پزخانه‌ها، امور ساختمانی شهری، تخلیه بار و بارگیری در بنادر، سالامبورسازی (دباغی)، کشاورزی و در صورت نیاز استان‌ها معادن، شیشه‌گری، دام‌پروری، مرغداری، کارگاه‌های کوچک و ذوب پلاستیک، راه‌سازی، کانال‌کشی، گچ‌پزی، آهک‌پزی و چرم‌سازی مجاز بود. دو سال بعد سنگ‌بری، موزائیک‌سازی، بلوک‌زنی و تخلیه و بارگیری در سیلو و کارخانه آرد به «مشاغل مجاز» برای افغانستانی‌ها افزوده شد. همان زمان بر اساس یک بخشنامه اشتغال افغانستانی‌ها به دلیل آنچه که «بهداشت عمومی» و «عدم صلاحیت بهداشتی کارگران افغانی» عنوان شد، در نانواپی‌ها، رستوران‌ها و تمام صنایع غذایی ممنوع بود.

پایان جنگ با عراق، آغاز جنگ با مهاجران

حاکمان جمهوری اسلامی اگر در دهه نخست به دلیل فضای متاثر از انقلاب، نداشتن برنامه و بی‌تجربگی یا نیاز به افغانستانی‌ها به عنوان کارگر «ارزان و خاموش» موانع کم‌تری بر سر راه گریخته‌گان از همسایه غربی گذاشته بودند در آخرین سال جنگ و پس از پایان هشت سال جنگ بی‌حاصل با عراق، ستیز با «برادران افغانی» را آغاز کردند. در سال ۱۳۶۷، مجلس طرح «الزام دولت به جمع‌آوری مهاجران و پناهندگان و اسکان آن‌ها در روستاها» را در دستور کار قرار دادند. هرچند این طرح در نهایت تصویب نشد اما شروع دور تازه‌ای از سیاست‌های ایران علیه مهاجران افغانستانی بود.

در سال ۱۳۷۲، شورای عالی امنیت ملی «طرح بازگشت آواره‌گان افغانی به موطنشان» را تصویب و اجرا کرد که بر اساس آن تخلیه محدوده ۳۰ کیلومتری نوار مرزی شرقی که ۸۰ هزار نفر را مشمول اخراج می‌کرد، جمع‌آوری و طرد ۶۰۰ هزار «مهاجر غیرقانونی»، جابجایی ۸۳۰ هزار مهاجر «قانونی» و تخلیه ۱۲ استان از ۲۰۰ هزار افغانستانی برای دولت الزامی می‌شد.

ایران به استناد همین مصوبه، در بهار تا پاییز ۱۳۷۲، ۶۰۰ هزار افغانستانی را اخراج کرد اما شرایط داخلی افغانستان و به احتمال فراوان ناتوانی حکومت در اجرای کامل این سیاست، سبب شد تا حکومت این‌بار هم‌زمان با اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری سیاست دیگری را برای آنچه که «کاهش جذابیت مادی حضور در ایران و ترغیب به بازگشت مهاجران» می‌خواند به اجرا بگذارد. در این سیاست «امکانات و خدمات» به مهاجران افغانستانی محدود شد و به صورت ویژه یارانه سلامت و آموزش، کالبرگ مواد غذایی آن‌ها را قطع کرد. افغانستانی‌هایی را که پس از سال ۷۱ به ایران وارد شدند از حق تحصیل و درمان رایگان محروم کرد و در برنامه سوم توسعه به اخراج مهاجران رسمیت قانونی بخشید.

ماده ۴۸ برنامه توسعه سوم، وزارت کشور را مکلف می‌کرد «حداکثر در سال اول برنامه ترتیبی اتخاذ نماید که کلیه افراد خارجی فاقد پروانه کار را جمع‌آوری نموده و در صورت عدم تهدید جانی آن‌ها را به کشور متبوع خود بازگرداند. در غیر این صورت آن‌ها را در اردوگاه‌های مشخص مجتمع نماید». مسئولیت تعیین صحت «تهدید جانی» پناهندگان نیز به وزارت امور خارجه سپرده شد. مجلس ششم که اصلاح‌طلبان دوم خردادی در آن اکثریت را داشتند را می‌توان یکی از بدترین دوره‌ها برای افغانستانی‌ها در ایران دانست. در این دوره به دولت یک سال فرصت داده شد تا افغانستانی‌ها را اخراج کند. ۱۵۴ نماینده مجلس در نامه‌ای به رییس دولت خواستار بازگشت همه افغانستانی‌ها به کشورشان (بخوانید اخراج آن‌ها از ایران) شدند.

در سال ۱۳۸۱، مجلس تعیین مجازات برای کارفرمایانی که کارگر «افغانستانی غیرمجاز» استخدام می‌کنند را تصویب کرد. در اردیبهشت همین سال آئین‌نامه بازگشت پناهندگان افغانستانی تصویب شد تا تنها در فاصله چهار ماه اردیبهشت تا شهریور ۱/۷ میلیون افغانستانی ایران را ترک کنند یا به اجبار اخراج شوند. در سال ۱۳۸۲ اندک یارانه خدمات اجتماعی و کالاهای ضروری مهاجران افغانستانی را قطع کردند و سیستم آمایش را که تمام افغانستانی‌ها را به ثبت دوباره مشخصاتشان مجبور می‌کرد اجرا شد. در سال ۱۳۸۳ به صورت رسمی افتتاح حساب بانکی برای مهاجران افغانستانی محدود و در بسیاری مواقع ناممکن، مدرسه منوط به پرداخت شهریه و تحصیل در مقطع پیش‌دانشگاهی و مراکز فنی و حرفه‌ای به صورت کامل ممنوع شد. در ادامه همین قوانین مهاجرتی و نژادپرستانه سکونت افغانستانی‌ها را در مراکز بسیاری از استان‌ها و شهرهای نسبتاً بزرگ ممنوع کردند.

این روند با تغییر دولت و مجلس از اصلاح‌طلبان به اصول‌گرایان، هم‌چنان ادامه یافت. دولت در سال ۱۳۵۸، اعلام کرد کارت آمایش را تمدید نمی‌کند. در فروردین ۱۳۸۶، وزیر وقت کشور گفت «حتی به قیمت بدهکار شدن به دستگاه‌های مختلف هم طرح اخراج همه افغانستانی‌های غیرمجاز را اجرا می‌کنیم». در همان سال‌ها هنگامی که مجلس لایحه تابعیت به فرزندان مادر ایرانی را بررسی می‌کرد، نایب رئیس کمیسیون وقت امنیت ملی به صراحت گفت: «ما نمی‌خواهیم این‌ها ایرانی باشند. اساس تابعیت خون است».

با این همه اما در ایران، چه در جامعه «نخبگان دانشگاهی» و تحلیل‌گران جریان اصلی وابسته به حکومت، چه در بخشی از اپوزیسیون نژادپرستی انکار شده و آن به «تبعیض» و «بیگانه‌ستیزی» تقلیل داده شده است. منکران نژادپرستی ایرانی مدعی‌اند که این موضوع مسئله‌ای است مربوط به غرب و ایرانیان به دلیل آن‌چه که «انطباق‌پذیری»، «همزیستی تاریخی» و «هممان‌نوازی» می‌نامند، هیچ‌گاه نژادپرست نبوده‌اند. واقعیت اما این است: این گزراه‌های افسانه‌ای و دروغین است به مانند تاریخ ۲۵۰۰ ساله شکوهمند آریایی. در

سرزمینی که «هموطن» های ترک، بلوچ، عرب، کرد، لر و ... از کلیشه های نژادپرستانه در امان نبوده اند، «مهاجران» کشور همسایه به قطع شرایطی دشوارتر را تجربه کرده اند.

روایت آرش نصر اصفهانی از معدود پژوهش گرانی که پایان نامه اش را به مسئله افغانستانی ها در ایران اختصاص داد و بعد هم آن را در کتابی با عنوان «در خانه برادر» منتشر کرد به خوبی «دیدگاه حاکم» بر نخبگان دانشگاهی در نسبت با مسئله افغانستانی ها در ایران را نشان می دهد. او در مقدمه کتابش نوشته است: «در پاییز سال ۱۳۹۲ زمانی که در شورای گروه جامعه شناسی دانشکده علوم اجتماعی از پروپوزال رساله دکتری ام در حضور اعضای هیات علمی دانشکده دفاع می کردم با یک انتقاد مشترک از سوی اکثر حاضران جلسه مواجه شدم؛ چرا عنوان رساله ام را «طرد اجتماعی» پناهندگان افغانستانی در ایران انتخاب کرده ام. اغلب معتقد بودند شرایط افغانستانی ها در ایران نه تنها چندان بد نیست بلکه در طول سال های گذشته آن ها جای خود را در جامعه ایران پیدا کرده اند، روابط اجتماعی شان با مردم ایران بسیار گسترده و نزدیک شده و خدمات آموزشی و بهداشتی مورد نیازشان را هم از دولت ایران می گیرند.» «شرایط خوب» و «بهره مند شده» افغانستانی ها از «امکانات و خدمات عمومی» در ایران را باید از سرنوشت هزاران کودک متولد شده در ایران، مهاجرانی که در سنین کودکی به ایران آمدند و چند میلیون افغانستانی ای که هیچ گاه «ایرانی» نشدند، درک کرد. آن ها در سال های اخیر که رفت و آمد شهری با مترو تنها با کارت هوشمند/ کارت ملی امکان پذیر شده است، این امکان را هم از دست داده اند و از بسیاری از شهرها رانده شده اند و حالا نیز بار دیگر به عنوان یک «تهدید برای نژاد ایرانی» شمرده می شوند که باید «هر چه سریع تر» به کشورشان بازگردانده شوند.

«تهدید نژاد ایرانی» را فقط ناسیونالیست های آریایی که خود را از تبار «اروپایی» می دانند، به زبان نمی آورند. در سال ۱۳۸۵ حسن سلیمانی، سخن گوی وقت کمیسیون قضایی مجلس در مخالفت با «تابعیت به فرزندان مادر ایرانی» گفته بود: «ما نمی خواهیم این ها ایرانی باشند. اساس تابعیت خون است.» مشابه این سخنان را چندین نماینده دیگر مجلس در سال های اخیر به زبان آورده اند. یکی از آن ها نادر قاضی پور، نماینده ترک مجلس شورای اسلامی است که لهجه او در هنگام فارسی صحبت کردن بارها مورد تمسخر «نژادپرستان فارس» قرار گرفته است. او در مهر ۱۳۹۴، در مخالفت با تابعیت به فرزندان مادر ایرانی گفته بود: «ما باید ایران را ایرانی نگه داریم. این ها صاحب رای می شوند. اجازه ندهیم یک غیرایرانی در انتخابات شرکت کند. قداست ایران را حفظ کنیم.»

نگرانی درباره تغییر ترکیب جمعیتی ایران را حتی آزاده کیان، استاد جامعه شناسی دانشگاه پاریس هم نمی تواند پنهان کند. او ۹ مهر ۱۴۰۲، در تلویزیون بی بی سی فارسی می گوید: «این سیاست دولت است که به این (ورود افغانستانی ها به ایران) اجازه می دهد، پس حتما چیزی پس و پشت این سیاست هست که به نظر من هم هست در این برهه ای که دولت و حکومت اسلامی ایران بسیار مورد اعتراض مردم قرار گرفته با این سیاست ها افکار عمومی را منحرف می کنند و مسئله را می برند به جای دیگر. اما حضور میلیون ها افغان در ایران تحت این شرایط می تواند ترکیب جمعیتی ایران را تغییر بدهد. به گفته برخی منابعی که شما هم ذکر کردید حدود هفت میلیون افغان در ایران داریم، یعنی حدود یک دهم جمعیت ایران.»

آزاده کیان در ادامه با این که خود برتری بی ایرانیان نسبت به مردمان منطقه را تایید می کند، از زبان «مردم» از حکومت می خواهد پاسخ بدهد که «مثلا از حضور برخی افغان ها در ایران برای سرکوب اعتراضات مردمی استفاده کنند؟ این هم باز یکی از سئوالاتی است که خیلی ها در ایران از خودشان می کنند. همانطور که از حشد الشعبی در خوزستان استفاده شده است.»

کیان در انتها، همان سخنان نمایندگان تندرو مجلس و جریان های افغانستانی ستیز را تکرار می کند: «ایران توان پذیرش هفت میلیون افغانستانی را ندارد.» او البته در هیچ کجا نمی گوید که آمار هفت میلیون افغانستانی در ایران را وزیر کشور تکذیب کرده است و سپس در پاسخ به این پرسش مجری پس باید چه کار کرد؟ ساده ترین راه همان است که این ها سوار ماشین کنند و لب مرز رد مرز کنند، توصیه ای به غایت مهاجرستیزانه دارد: «با کمک سازمان های بین المللی این ها را به صورت موقت به کمپ منتقل کنند.» گویی که دولت جمهوری اسلامی تا به حال نه به این راهکار فکر و نه آن را اجرا کرده است. ده ها مهمانشهر و اردوگاه شبیه به شکنجه گاه محصول همین سیاست جداسازی مهاجران از «جامعه میزبان» است که نگران «اختلاط فرهنگی» و «خدشه دار شدن شان ایرانی بودن» است.

هرچند نژادپرستی و ستیز با افغانستانی ها را نباید به دوره اخیر محدود کرد، چه پیش از انقلاب و در دوره سلطنت رضاخانی و فرزند او «فارس بودن» بر اقلیت های ملی داخل ایران تحمیل، ممنوعیت تدریس زبان های مادری غیر از فارسی در مدارس، نام گذاری ها و آموزش به زبان غیرفارسی ممنوع و «آریایی بودگی» به عنوان هویت ایرانی تعریف و غالب شده است، اما شدت گرفتن آن در دوره اخیر با چرخش سیاست های کلان اقتصادی جمهوری اسلامی پیوند مستقیم دارد. دوره تعدیل اقتصادی و پس از آن آن چه که دوره اصلاحات خوانده می شود و قدرت گیری مجدد اصول گرایان، اگر چه برای بخش هایی از جامعه ایران «خاطره خوش» است، برای چند صد هزار افغانستانی اما سرآغاز سیاست های سخت گیرانه را یادآوری می کند. عجیب نیست که مجلس ششم که اکثریت آن در اختیار اصلاح طلبان دوم خردادی بود بی رحمانه ترین قوانین و مقررات را علیه افغانستانی ها به بحث گذاشت و در برخی مواقع توانست آن را تصویب کند.

شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر بازوی حکومت برای نابود کردن تشکلهای مستقل کارگری. از جمله نخستین بلندگوهای مهاجرستیزی بوده و هستند. اردیبهشت ۱۳۹۴، خانه کارگر در مراسم رسمی روز جهانی کارگر منادی شعار «کارفرما حیا کن افغانی را رها کن» شد؛ شعاری که واکنش تشکلهای مستقل کارگری در همبستگی با افغانستانی ها را به دنبال داشت.

این تنها خانه کارگر نبود که کارگران افغانستانی را موجب بیکاری جوانان و زیان اقتصادی می دانست. مدیران ارشد دولتی طی این سال ها بارها حضور مهاجران افغانستانی را موجب «هدر رفت منابع» کشور دانستند. آخرین نمونه از این اظهارنظرها را می توان در روزنامه های شرق، اعتماد و هم میهن به عنوان رسانه های در اختیار احزاب و جریان های اصلاح طلب یافت.

قدرت گرفتن جریان‌های موسوم به اصلاح‌طلب یا اعتدال در دو دوره ۷۶ و ۹۲ از سوی تحلیل‌گران مسائل ایران به عنوان «پیروزی طبقه متوسط» در برابر جریان تمامیت‌خواه توصیف شده است.

در همه سال‌های بعد نیز صدای غالب در ایران تفاوتی با آنچه که منتقدان عنوان پایان‌نامه نصر اصفهانی گفتند، نداشته است و حتی بلندتر و پرزورتر نیز شده است به گونه‌ای که به صورت علنی کمپین اخراج افغانستانی‌ها را به بهانه این که حکومت به دنبال «تغییر نژاد ایرانی» است، پیش می‌برد. البته که این وضعیت عجیب نیست اگر توجه کنیم در ایران، در دوره حکمرانی جمهوری اسلامی که تمام احزاب و سازمان‌های چپ و مترقی پیش از انقلاب را با کشتار جمعی نابود کرد، یک گرایش حامل گفتمان نژادپرستانه «پان ایرانیست»، هم‌چنان در حکومت و خارج از آن فعال است و جریان‌های برخاسته از درون حکومت هم تحت عناوینی چون «امنیت ملی» و «تمامیت ارضی» سویه‌هایی از رفتار نه فقط تبعیض‌آمیز که نژادپرستانه را نمایندگی می‌کنند.

برای درک درست‌تر از تجربه زیسته افغانستانی‌ها در ایران بگذارید چند روایت از مقاله‌ای که در سال ۱۴۰۱ در نشریه پژوهش‌های راهبردی مسائل اجتماعی ایران با عنوان درک مهاجران از فاصله اجتماعی با ایرانیان اشاره کنیم.

نویسندگان این مقاله که با ۴۵ افغانستانی. مهاجرت کرده به ایران یا متولد شده در ایران. گفت‌وگو کرده‌اند، این دو روایت را در ذیل احساس فاصله قانونی. اجتماعی دسته‌بندی کرده‌اند. به باور آن‌ها افغانستانی‌ها در ایران به صورت مشخص احساس فاصله اجتماعی قانونی- شغلی، عاطفی و دور/ کوتاه شدن سقف آرزوهایشان را به دلیل قوانین و رفتار جمعی ایرانیان درک کردند.

درباره فاصله قانونی- شغلی فهرست مشاغل مجاز برای اتباع افغانستانی که هر سال از سوی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی اعلام می‌شود به اندازه کافی توضیح دهنده است. این وزارتخانه تنها اشتغال در کارهای ساختمانی و معدن، ذباله‌سوزی، تفکیک زباله و مواد شیمیایی، کشاورزی و دامداری و کوره‌پزخانه‌ها را برای افغانستانی‌ها مجاز می‌شمارد. این حس واقعی فاصله/ فرق/ تفاوت آن‌ها با ایرانی‌ها به روایت یک مرد متاهل که ۳۸ سال است در این اقامت دارد این گونه است:

هر شغلی به اتباع داده نمی‌شود. توی شیرینی‌فروشی‌ها، اغذیه‌فروشی‌ها، رستوران‌ها نمی‌تونی بری کار کنی. در کارت آمایش مون یک‌سری شغل‌ها ذکر شده که می‌تونه بره اون‌ها را بگیره و همش کار سنگیه، کار تو معدن، کار توی ضایعات و کار ساختمانی است که آن هم عمده‌گی است. از نظر ایران استاد و بنا غیرقانونی است و نباید این کارها را انجام بده. فقط باید همون عمده‌گری رو انجام بده. مثلاً گچ کاری رو نمی‌تونه انجام بده، سنگ کاری و رنگ کاری غیرمجاز است. ولی چون مهاجران این کارها را در دست گرفتند دیگه نمی‌تونن جلوشان رو بگیرند.... ۹۸ درصد غیرمجاز و بدون جواز کسب و کار هستند.

بسیاری از کارگران افغانستانی به دلیل شرایطی که بر آن‌ها تحمیل شده است، حتی قرارداد شفاهی کار هم ندارند. سعید عیسی‌زاده، جهان‌بخش مهرانفر در مقاله‌ای با عنوان «تاثیر مهاجران افغانی بر نرخ بیکاری ایران» که پاییز ۱۳۸۹ در فصلنامه اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی تهران منتشر شد، فاش کرده‌اند از نزدیک به ۳۷۰ هزار مرد افغانستانی دارای مجوز کار، ۲۳۰ هزار نفر در ساختمان‌سازی، ۷۵ هزار نفر در خدمات و ۶۵ هزار نفر در کشاورزی مشغول به کار بودند. از این تعداد تنها سه درصد دارای قرارداد کتبی. و نه قرارداد رسمی مورد تایید وزارت کار، ۷۷ درصد دارای فقط قرارداد شفاهی و ۲۰ درصد بدون هیچ‌گونه قرارداد شفاهی با کارفرما بودند.

نتیجه این وضعیت استثمار خشن‌تر، پرداخت نکردن دستمزد و محروم ماندن کارگران افغانستانی از مراجعه به بیمه و مراجع قانونی در صورتی که حق‌شان در کار ضایع شود یا بر اثر حادثه آسیب ببینند، بوده است. مهاجران افغانستانی خود این وضعیت را این گونه توصیف کرده‌اند: اگر اعتراض کنیم کسی صدای ما را نمی‌شنود. در برابر قانون احساس بی‌پناهی می‌کنیم. درک یک مرد متاهل که ۳۸ سال است در ایران اقامت دارد به شرح زیر است:

احساس ترس و ناامنی برای ما در ایران بسیار بسیار زیاده. در برابر قانون احساس بی‌پناهی می‌کنیم. بارها شده با همسایه جر و بحث کردیم. احساس کردم واقعاً صدای من به جای نمی‌رسد و اگر اعتراضی بکنم کسی به حرف من گوش نمی‌دهد. خیلی جاها از روی ناچاری کوتاه آمدم.

این فاصله‌های عمیق که روز به روز با تسخیر فضاهای عمومی بیشتری از سوی نیروهای راستگرا بیشتر هم شده است، همراه با نگاه تحقیرآمیز و محدودیت‌های قانونی بسیار، آن‌ها را با جامعه ایرانی «غریبه» و باعث طرد اجتماعی‌شان شود. یک افغانستانی که ۲۲ سال است در ایران اقامت دارد، گفته است: «یک معلم داشتیم کلاس سوم. بچه‌ها سرکلاس جوک تعریف می‌کردن، نوبت رسید به ما افغانی‌ها. یادمه یکی از دوستای من که افغانی بود مورد تمسخر معلم قرار گرفت. بعد بچه‌های ایرانی خندین معلم هم ادامه داد و خندید. این خاطره توی ذهن من موند. من اینجا حس بدی بهم داد و گفتم مردم این‌جا به ما می‌خندن. در اون کلاس احساس غریبی بهم دست داد. همین احساس باعث شد از درس زده بشم. تا الان که الانه حس بدی نه از مردم ولی از کل مهاجرت به ایران دارم. شاید اگر کشور دیگری بودم این‌جوری تحقیر نمی‌شدم. این‌ها باعث شد دور بشیم. هر کار خوبی که ما بکنیم به چشم یک افغانی می‌بینیم.»

زده شدن از مدرسه، آن هم در شرایطی که مدرسه رفتن برای بسیاری از کودکان متولد شده در ایران با یک والد افغانستانی به آرزو تبدیل شده است، یک پیامد مشخص داشته و دارد؛ وارد شدن کودکان در سنین پائینی به چرخه مشاغل سخت و تبدیل شدن آن‌ها به کارگران ارزان. روایت یک مرد با ۲۸ سال سابقه اقامت در ایران از این وضعیت:

کلی تلاش می‌کنیم تا بچه‌ها را برسونیم به دوازهم؛ اما وارد دانشگاه نمیتونن بشن. هدف اینه که بچه‌ها به یک جایی برسن مثل ما خاک نخورن، بدبختی نکنند، ولی از همین حالا پیش‌بینی می‌کنیم که نمیرسن. از ۱۲ به بعد نمیتونن برن دانشگاه. همین باعث میشه ما شکست بخوریم، جلو پیشرفت ما گرفته بشه، بچه‌مون دوباره از نو شروع می‌کنه به کارگری. حالا هم خیلی از دوستان من هستند درس خوندن. تا ۱۲ هم خوندن ولی وارد دانشگاه نشدن، یعنی نداشتن و حال کارگری می‌کنه.

با تقویت موج نژادپرستی در ایران که به صورت مشخص افغانستانی‌ها را نشانه گرفته است باید در انتظار حمله‌های کلامی بیش‌تر به آن‌ها در ایران، به‌ویژه با نزدیک‌تر شدن به تبلیغات نامزدهای انتخابات مجلس شورای اسلامی، و اخراج شمار بیشتری از آنها بود. دولت هر چند که به ظاهر و در کلام تلاش می‌کند موج نفرت‌پراکنی را حداقل در رسانه‌ها کنترل کند اما همزمان روزانه شمار زیادی از افغانستانی‌ها را بازداشت و رد مرز می‌کند.

این اما تنها یک بعد از فاجعه‌ای است که در این سال‌ها به مرور شکل گرفته است، بعد دیگر آن، به ویژه در غیاب یک گفتمان ضد نژادپرستی چه در داخل و چه در بیرون و تقویت جریان‌های ناسیونالیسم ارتجاعی که بر آریایی‌گری در برابر شیعه‌گری تاکید دارد، تقویت جریان‌های نژادپرست در ایران است. این جریان‌های پراکنده در قیام ژینا هم چندین مرتبه در مواجهه با طرح مسئله ملی از سوی ملیت‌های تحت ستم در ایران هم نمایان شد.

قدرت گرفتن بیش‌تر جریان‌های راست در جهان، عمیق‌تر شدن بحران‌های اقتصادی و ناامیدی از تغییر بنیادین در نظام و ساختار حاکم و غیبت طولانی یا حداقل حضور کم‌اثر جریان‌های برابری‌خواه در فضای رسانه‌ای و عمومی فضا را برای رشد و تقویت گرایش‌های نژادپرستانه فراهم‌تر می‌کند. در چنین وضعیتی سرایت موج نژادپرستی فرودستان، کارگران، حاشیه‌نشینان و جذب آن‌ها به سمت گفتارهای راست‌گرایانه ناسیونالیستی نه تنها بعید نیست بلکه بسیار محتمل است.

مقام‌های ایران روند اخراج مهاجران افغان را افزایش دادند

به گزارش خبرگزاری دولتی «تابناک»، ۷ اسفند ۱۴۰۳-۲۵ فوریه ۲۰۲۵، شامگاه پنج‌شنبه ۲۵ بهمن ماه سال جاری، «مازیار تورانیان» جوان ۲۸ ساله اهل مهدیشهر سمنان از خانه خارج و چند ساعت بعد تلفن همراهش از دسترس خارج می‌شود. خانواده این جوان صبح روز بعد با مراجعه به کلانتری شکایتی مبنی بر مفقودی پسرشان ثبت می‌کنند و پلیس سه روز بعد به یک فرد مظنون می‌شود. پلیس در تحقیقات بیش‌تر پی می‌برد که این فرد همان فرد قاتل است. با دستگیری قاتل، دو، سه نفر دیگر نیز دستگیر و به ارتکاب جرم اعتراف می‌کنند.

قتل در مغازه قاتل

برادر مازیار تورانیان در مورد جزئیات این حادثه به «اعتماد» می‌گوید: «مازیار، پنج‌شنبه ۲۵ بهمن ماه حدود ساعت ۱۱ شب بدون این که به کسی حرفی بزند از خانه بیرون می‌رود. تا به حال این اتفاق پیش نیامده بود که مازیار بی‌خبر جایی برود و شب هم به خانه بازنگردد. آن شب ما تا ساعت ۲ بامداد با تلفن همراهش تماس می‌گرفتیم، اما جواب نمی‌داد. تا اینکه ساعت ۲ بامداد تلفن همراهش از دسترس خارج شد. ما نگران مازیار شده بودیم برای همین پدرم روز بعد به کلانتری می‌رود و ماجرای مفقودی برادرم را به پلیس اطلاع می‌دهد و در همین راستا شکایتی ثبت می‌شود.»

اظهارات رسمی مسئولان

ویدیوهای منتشر شده در شبکه‌های اجتماعی گروهی از مردم سنگسر را نشان می‌داد که در اعتراض به قتل یک مرد جوان مقابل فرمانداری مهدیشهر (سنگسر) تجمع کرده و شعار می‌دادند و به حضور اتباع در این شهرستان اعتراض می‌کردند. سازمان بین‌المللی مهاجرت در گزارشی شمار مهاجران افغان مقیم ایران تا پاییز ۱۴۰۳ را ۳ میلیون و ۷۵۰ هزار نفر ذکر کرده است. در همین راستا، رییس کل دادگستری سمنان از بازداشت عاملان قتل یک جوان ۲۸ ساله در مهدیشهر خبر داد. فرمانده انتظامی این استان نیز اعلام کرد که یکی از عاملان، یک تبعه خارجی است و انگیزه او اختلافات شخصی بوده است. پس از این رویداد، مردم مهدیشهر برای اخراج پناهجویان تجمع کردند. محمدصادق اکبری، رییس کل دادگستری این استان روز سه‌شنبه، ۳۰ بهمن اعلام کرد که پس از گزارش مفقودی از سوی خانواده این جوان، جسد او کشف شد و عاملان آن بازداشت شدند. او در ادامه گفت: «دستگاه قضایی در اسرع وقت دستور دستگیری مظنونان را صادر کرد و برای افراد دستگیر شده پرونده‌ای با ظن به آدم‌ربایی و ارتکاب جنایت قتل تشکیل شد.» این مقام مسئول، هم‌چنین گفت که افراد بازداشت شده به جرم خود اعتراف کرده و با صدور قرار بازداشت موقت روانه زندان شدند.

هم‌چنین جلیل موقوفه‌ای، فرمانده انتظامی استان سمنان گفت: «قاتل تبعه خارجی است و با همدستان خود دست به ارتکاب این جنایت زده است. او در بازجویی، انگیزه خود را اختلافات شخصی عنوان کرده است.»

پس از این رویداد، ساکنان مهدیشهر شب دوشنبه ۲۹ بهمن در مقابل فرمانداری این استان، تجمع اعتراضی برگزار کرده و خواستار اخراج اتباع از این شهرستان شدند. طبق این گزارش، مسئولان شهرستان اطمینان دادند که این پرونده را به‌طور ویژه بررسی خواهند کرد. هم‌زمان با کشته شدن این جوان، فرمانداری شهرستان مهدیشهر (سنگسر) در اطلاعیه‌ای اعلام کرد که اخراج شهروندان خارجی از این شهرستان مصوب شده و قرار است از اسفند ماه جاری، دو هزار و ۵۹۵ تبعه خارجی از این شهرستان اخراج شوند. با این حال خبرگزاری ایرنا، گزارش داد که بازرسی ورودی و خروجی‌ها در این استان آغاز شده و در یک روز گذشته ۱۰۰ پناهجو از این شهرستان اخراج شدند. این هم «ارمغان» دولت «اصلاح‌طلب» مسعود پزشکیان به مهاجران و پناهجویان افغان است.

مهاجران افغان در ایران همواره در ترس اخراج به سر می‌برند

راه اندازی این اعتراضات نگرانی‌هایی را برای مهاجران افغان در این کشور به میان آورده است. مرکز مشترک پناهندگی (ام ام سی) در گزارشی که در پنجم فوریه ۲۰۲۵ منتشر کرد، گفت که مهاجران افغان در این کشور با شرایط بد و رنج‌های زیادی مواجه هستند که نشان‌دهنده افزایش آسیب‌پذیری آن‌ها در منطقه است.

پیش‌تر سازمان بین‌المللی مهاجرت (آی او ام) اعلام کرده بود که از ژانویه تا دسامبر ۲۰۲۴، بیش از یک میلیون و ۲۰۰ هزار مهاجر افغان بدون مدرک از ایران به افغانستان بازگردانده شده‌اند.

در طول یک سال گذشته، ایران برنامه اخراج مهاجران افغان را تشدید کرده و طبق گزارش‌ها، صدها هزار نفر در این مدت به افغانستان اخراج شده‌اند.



مهاجران اخراج شده از ایران. عکس: سازمان جهانی مهاجرت

سازمان ملل متحد: حدود چهار میلیون افغان در ایران مهاجر هستند

یکی دیگر از مهاجرین افغان که به دلیل حساسیت موضوع نمی‌خواهد نامش گرفته شود به رادیو آزادی گفت، با وجود این که مدرک قانونی اقامت در ایران را دارند، با آن هم پدرش را بازداشت کرده اند:

«با این که چندین سال است در ایران زندگی می‌کنیم و کارت اقامت داریم، باز هم او را (پدرم) را بازداشت کردند، مادرم به اردوگاه رفته بود و گفت که پدرم را با ده‌ها تن در بین یک قفس انداخته بودند در این هوای گرم در آن‌جا نگاه‌داری می‌شوند.»

وزارت امور مهاجرین و عودت‌کننده‌های طالبان می‌گوید که ایران و پاکستان همه روزه حداقل هزار پناهجوی افغان را اخراج می‌کنند. اما ایران و پاکستان، مدعی‌اند که تنها پناهجویان غیرقانونی را به افغانستان برگشت می‌دهند.

پس از افزایش رفتار خشونت‌آمیز با مهاجرین افغان در ایران، مجمع مدافعان حقوق بشر از ایران خواست تا هرچه زودتر برای رفع محدودیت‌های ضد حقوق بشری بر مهاجرین افغان در آن کشور مداخله کند.

این مجمع، هم‌چنان از حکومت ایران خواسته تا با افرادی که عامل توهین، تحقیر و شکنجه با مهاجرین افغان اند مطابق قوانین داخلی و موازین حقوق بشری برخورد کند.

رسانه‌های ایرانی آمار متناقضی را در مورد مهاجرین افغان در ایران منتشر می‌کنند، اما سازمان ملل متحد می‌گوید که شمار افغان‌های مهاجر در ایران به حدود چهار میلیون نفر می‌رسد.

جوانان افغان در سفری از ایران به آغوش مرگ در سوریه

بیش‌تر این جوانان که با وعده و وعید دروغین و نیرنگ سپاه پاسداران به میدان‌های جنگ کشانده شدند، پیش از این که به رویای موهوم برسند، در سرزمین بیگانه به خون می‌غلتند.

شاید این پرسش برای بسیاری بی‌پاسخ مانده باشد که چرا جوانان افغان در جنگ سوریه و در سرزمینی که بیش از دو هزار کیلومتر از کشورشان فاصله دارد، شرکت می‌کنند؟ چرا این جوانان دور از خانه و کاشانه خود در این‌جا قربانی می‌شوند و در این دیار دوردست حتی گاهی جنازه‌هایشان نیز پیدا نمی‌شود.

اما پاسخ به این پرسش‌ها ساده است. مردم افغانستان که در نتیجه جنگ‌های طولانی همه چیز را از دست داده و در فقر و محرومیت قرار دارند، برای فرار از جنگ و کشتار، کسب روزی، دست به هر اقدامی می‌زنند. اکثریت مردم افغانستان در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. اما سفر مرگ به سوریه از سوی حکومتی سازمان‌دهی می‌شد که به آن‌ها وعده‌های سرخرمن و حتی بهشت را داده بود. دفاتر استخدام این گروه‌ها که در تهران بود و از خاک افغانستان دور نیست.

البته این جوانان افغان که در سوریه در دفاع از حکومت بشار اسد می‌جنگیدند، اگر شانس خوبی برای بازگشت به وطن داشته باشند باز هم شرایطی که در انتظار آن‌هاست بهتر از وضعیت میدان نبرد نیست. همه افراد جامعه، با شک و تردید به آن‌ها می‌نگرند زیرا آن‌ها متهم به همکاری با تروریسم و آدم‌کشی هستند.

مهدی، جوان افغانی که عمر او کم‌تر از ۲۰ سال است به خیرگزاری آسوشیتدپرس گفته بود که او چگونه خود را در میدان شدیدترین جنگ سوریه، همراه با ده‌ها هزار افغان دیگر که توسط ایران آموزش دیده و به جنگ فرستاده شدند، یافت. مهدی که موفق به بازگشت به کشورش شده بود به‌عنوان یک خائن و یک فرد مظنون در میان مردم شناخته می‌شود.

اندکی پس از گذشت هفدهمین سالگرد تولدش، مهدی در سال ۲۰۱۵ عازم ایران شد. او در آن‌جا به کارهای ساختمانی پرداخت و امیدوار بود بتواند هزینه سفر به اروپا را پیدا کند تا در آن‌جا امکانات یک زندگی عادی را فراهم کند. اما بسته شدن مرزهای اروپا امیدش را به پایان رساند.

مهدی افزود: «بسیار نا امید شدم، من به امید رفتن به اروپا، به ایران آماده بودم تا در آن‌جا به تحصیلات خود ادامه دهم و اسباب زندگی مناسبی را فراهم کنم. اما امروز بدون داشتن چیزی، در ایران باقی ماندم. در این وضعیت ناامیدی، یکی از دوستان افغان پیشنهاد رفتن به جنگ سوریه مطرح کرد. حقوقی که دولت ایران به جنگ‌جویان که به حمایت از ایران در سوریه می‌پرداخت، ۱۹۰۰ دلار در ماه بود. بدون شک این حقوق بالا، برای افرادی که حقوق ماهانه آن‌ها کم‌تر از ۱۵۰ دلار باشد، یک طعمه و سوسه‌انگیز به شمار می‌رود. مهدی ادامه داد: «من در مورد این اقدام فکر کردم و قلبم را قوی ساختم ... سر انجام تصمیم به رفتن گرفتم و با خود گفتم هرچه شد، چه بمیرم و چه زنده بمانم، من می‌روم.»

او با همراه با دوست خود به یکی از مراکز استخدام در تهران رفت. مقامات ایرانی تمامی اطلاعات شخصی هر دو نفر را که شامل نام‌ها، جزئیات زیاد دیگر و آدرس آن‌ها در هرات بود ثبت کردند. مهدی متوجه شد که این مقامات کلیه‌ای اطلاعات ممکن در مورد او را جمع‌آوری می‌کنند، زیرا ممکن او زنده نماند.

روز بعد مهدی و شمار دیگری از افغان‌های استخدام شده به استان یزد، در جنوب ایران منتقل شدند. این افراد در آن‌جا تحت فرماندهی سپاه پاسداران شروع به آموختن مهارت‌های جنگی کردند و مدت ۲۷ روز آموزش جنگی دیدند. مهارت‌های تیراندازی مهدی برای مربیان نظامی ستودنی بود به همین سبب او به‌عنوان یک تیرانداز ماهر معرفی شد. پس از پایان دوره آموزش، این مرد جوان با ۱۶۰۰ نیروی نظامی عازم دمشق شد.

نخستین ایستگاه و استراحت‌گاه برای نیروهای نظامی، پیش از رفتن به جنگ، زیارت حرم سیده زینب بود. روز بعد آن‌ها سوار اتوبوس‌ها شده و به شمال حلب رفتند و از آن‌جا بلافاصله به خطوط مقدم جنگ فرستاده شدند.

تانک‌های جنگی، اجساد افغان‌ها را چنان زیر چرخ‌های خود له می‌کنند مثل این که کسی مورچه‌ای را زیر پا کند

در خان طومان، مهدی خود را در یکی از شدیدترین جنگ‌های سوریه یافت، در میان اجساد همکارانش و در زیر آتش سازمان «داعش» و جبهه نصرت که پیوند به سازمان «القاعده» دارد. مهدی هم‌چنان در نبردهایی که بهار سال ۲۰۱۶ آغاز شد، که در آن ارتش سوریه در کنار ارتش ایران و نیروهای حزب‌الله، عراقی‌ها، و جوانان استخدام شده افغان، با حمایت نیروی هوایی روسیه می‌جنگیدند، اشتراک داشت. در این جنگ که ماه‌ها طول کشید، صدها نفر کشته و زخمی شدند. تنها در یک روز حدود ۸۰ نفر، از جمله ۱۳ ایرانی و ده‌ها تن از افغان‌ها، عراقی‌ها و لبنانی‌ها کشته شدند، بدون این که بتوانند منطقه را تحت تصرف خود در آورند.

مهدی جنگ را بسیار وحشتناک و خونین توصیف می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه ۸۰۰ نفر از جوانان افغان به خط مقدم جبهه فرستاده شده و سپس تنها ۲۰۰ تن از آن‌ها زنده برگشتند. او می‌افزاید: در صبح روزهای اول، همه روزه هفت تا هشت کشته را می‌دیدم. صدهای انفجار بسیار هولناک بود، من بسیار می‌ترسیدم.

عبدالله، یکی دیگر از جنگ‌جویان افغانی که در همین نبرد اشتراک داشت، گفت که هنوز هم کابوس‌های در مورد کشته‌شدگان و اندام‌های گم‌شده آن‌ها، می‌بیند. او علاوه نمود: افغان‌ها به‌عنوان بی‌ارزش‌ترین منبع انسانی به خطوط مقدم جنگ فرستاده می‌شدند. او به خبر نگار آسوشیتد پرس در کابل، گفت: من شاهد بودم که تانک‌های جنگی، جنگ‌جویان افغان را چنان زیر زنجیرها و چرخ‌های خود له می‌کردند مانند این که کسی مورچه‌ای لگد کند. اجساد کشته‌شدگان در هر سمت و سو پراکنده بود...

مهدی که از درون یک ماشین پارک شده در منطقه دور افتاده‌ای که اغلب جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند، در صحبتی با آسوشیتد پرس، در حالی که نمی‌خواست نام کامل او افشا شود، گفت: او و امثال‌هایش در افغانستان شرایط بسیار سختی دارند چون مردم آن‌ها را به‌عنوان تروریست می‌شناسند.

جنگ‌جویان افغان که از سوریه باز می‌گردند، با تهدیدهای زیادی از جمله، افتادن به دست پیکارجویان داعش، روبه‌رو هستند. این افراد هم‌چنان از سوی نیروی‌های امنیتی افغانستان «به‌عنوان خائن به وطن» دستگیر می‌شوند.

یکی از این افراد که ساکن منطقه‌ای در مجاورت شهر هرات است، می‌گوید: محض اطلاع یافتن این که شخصی در جنگ سوریه بوده است کافی است تا او را به زندان بکشاند. وی علاوه می‌کند که هشت مرد جوان که از زادگاه او بودند پس از کشته‌شدن در جنگ‌های سوریه، اجساد آن‌ها به افغانستان منتقل نشد و همه در ایران به خاک سپرده شدند...

نیروهای مسلح موسوم به «لشکر فاطمیون» که از جوانان شیعه افغان که به شدت دچار فقر می‌باشند، تشکیل شده است بزرگ‌ترین گروه شبه‌نظامی است که سپاه پاسداران آن را در سال ۲۰۱۴ به هدف جنگ در سوریه طراحی کرد.

به گفته کارشناسان، شمار این شبه‌نظامیان که توسط سپاه پاسداران آموزش نظامی دیده و مسلح می‌شوند به پانزده هزار نفر می‌رسد. گزارش‌ها حاکی است که این افراد در هر ماه مبلغ ۵۰۰ دلار حقوق دریافت می‌کنند.

یک مقام ارشد وزارت امور داخله که نخواست نام او فاش شود به خبرگزاری آسوشیتد پرس گفت تا کنون حدود ۱۰ هزار نفر از جنگجویان سابق لشکر فاطمیون به کشور بازگشته‌اند. این مسئول افغانی افزود: تهران هم‌چنان از جنگجویان سابق خود در کابل و بامیان حمایت می‌کند.

وی هم‌چنین گفت که سرویس‌های اطلاعاتی افغانستان موفق به شناسایی مقامات ارشد دولتی در ایران شدند که فعالیت‌های شبه‌نظامیان بازگشته به کشور را سازماندهی می‌کنند. این مقامات ایرانی، اسلحه، پول و سایر امکانات لازم را برای این افراد فراهم می‌کنند تا در صورت نیاز بتوانند آن‌ها را در اسرع وقت حرکت دهند.

مقامات جمهوری اسلامی به جوانان افغان وعده می‌دادند؛ اگر زنده از جنگ بازنگشتند، خانواده‌هایشان صاحب شناسنامه ایرانی می‌شوند و برای همیشه تحت حمایت دولت قرار می‌گیرند. حالا اما از درمان مجروحان هم خودداری می‌کند.

در ۳۰ عملیات سخت و مرگ‌بار علیه داعش حضور داشتیم و ۳ بار مجروح شدم. ضمن این‌که مسئولان سپاه پاسداران به وعده‌های که به ما داده بودند عمل نکردند، حتی از مداوای مجروحان «فاطمیون» سر باز زدند.

من فعلاً با بدن مجروح در حالی که توانایی کار هم ندارم، در تلاش برگشت به افغانستان هستم، چون به این نتیجه رسیدم که از عقیده و مجبوریتم ما سوءاستفاده شد. این سخنان حسن رضایی، عضو «لشکر فاطمیون» است که پس از چهارسال عضویت در این گروه نظامی، اکنون به دلیل جراحات‌های که در جریان نبردها در سوریه برداشته، در ایران سرگردان است. (سال ۵ خرداد ۱۳۹۸)

او که در ایران «مصروف کاری» بود، اوایل سال ۱۳۹۴ و پس از گسترش سیطره داعش در سوریه و عراق، در حالی که سپاه پاسداران لشکر جنگجویانی را از میان مهاجران افغانستانی در ایران سازمان می‌داد، به این گروه پیوست. رضایی می‌گوید: سه بار در نبرد با داعش مجروح شده، بارها برای معالجه به بیمارستان‌های مربوط به سپاه مراجعه کرده، اما تحویل گرفته نشده است. او سرخورده و ناراحت از وعده‌های عملی نشده سپاه پاسداران می‌گوید که دنبال راهی برای برگشت به افغانستان است.

رضایی و صدها مهاجر افغانستانی در ایران برای جنگ در سوریه به کار گرفته شدند. حالا ایران «به ناچار» با خود خواسته نیروهایش را از این کشور خارج می‌کند و اعضای «لشکر فاطمیون» سرگردان میان بازگشت به افغانستان یا تحمل شرایط ایران مانده‌اند.



ایران از میان مهاجران افغانستانی «لشکر بزرگ ۳۴ هزار نفری» را سازمان داد.

فاطمیون، جنگجویان اجاره‌ای یا عقیدتی؟

«لشکر فاطمیون» در ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۹۲، توسط «سردار سلیمانی» فرمانده «سپاه قدس» با هدف مبارزه با داعش ایجاد شد. در ابتدا فرماندهی آن را علی‌رضا توسلی مشهور به «ابوحامد» از مهاجران افغانستانی در ایران به‌عهده داشت. این گروه نقش عمده در جنگ علیه داعش تحت پرچم ایران داشت و نیروهای آن تا یک‌سال قبل به ۳۶۴۸۰ تن می‌رسید.

هرچند فعالیت این گروه تحت عنوان شعارهایی چون؛ «دفاع از حرم اهل‌بیت»، مبارزه با تفکر ضد شیعی و خدمت به مذهب تشیع صورت می‌گیرد، اما وعده‌های جذاب مسئولان سپاه پاسداران برای مهاجرانی که از فقر و گرسنگی کشورشان را ترک کرده‌اند، عامل اصلی در بسیج این لشکر در جنگ سوریه دانسته می‌شود. شناسنامه ایرانی، حقوق ماهانه برای جنگجویان، خانواده‌هایشان و حمایت دایم از خانواده کسانی که در جنگ کشته می‌شوند، از جمله وعده‌های بود که هزاران مهاجر افغانستانی را طی شش سال گذشته به جبهه سنگین جنگ در سوریه فرستاد.

نهادهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر و حکومت افغانستان بارها در مورد سرپازگیری حکومت ایران از مهاجران برای جنگ در سوریه و عراق انتقاد کرده و آنرا نقض صریح اصول و رفتارهای بین‌المللی در باره مهاجران دانستند، اما حکومت ایران بدون توجه به این انتقادات، از میان مهاجران، لشکر بزرگ ۳۴ هزار نفری را سازمان داد.

اکنون در حالی که جنگ علیه داعش در سوریه پایان یافته و هزاران نیروی لشکر فاطمیون به ایران و افغانستان برگشته‌اند، شماری از اعضای این لشکر می‌گویند که مورد سوءاستفاده حکومت ایران قرار گرفته و از آنان بحدی ابزار در جنگ سوریه استفاده شده است. به گفته اعضای لشکر فاطمیون، حقوق هر عضو این گروه، سه میلیون تومان در ماه بود؛ معادل حقوق ماهانه یک سرباز ارتش در افغانستان.

وعده‌های سر خرمین

حسن رضایی یکی از مهاجرانی است که به لشکر فاطمیون پیوست. او به «زمانه» می‌گوید؛ او و بسیاری از اعضای لشکر فاطمیون با اجبار اقتصادی، اعتقاد مذهبی و اطمینان از وعده‌های مسئولان سپاه پاسداران، «برای دفاع از اماکن مقدس به جنگ علیه داعش رفتند، در حالی که هیچ یک از وعده‌های داده شده عملی نشده است.» به گفته رضایی، پس از آن‌که قاسم سلیمانی در نامه‌ای به خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران از «پایان سیطره داعش در سوریه» سخن گفت، «مجروحان و خانواده کشته شدگان لشکر فاطمیون، مورد پی توجهی قرار گرفتند.»

فرهاد امیری باشنده اصلی ولایت سرپل در شمال افغانستان و عضو دیگر لشکر فاطمیون است که طی دو سال حضور در سوریه، در پانزده عملیات علیه داعش در نقاط مختلف سوریه شرکت کرده است. او می‌گوید؛ به دلیل فقر و بیکاری در افغانستان، پنج سال قبل به ایران سفر کرد و «آن‌جا مصروف کارگری بود» که تبلیغات و وعده‌های سپاه پاسداران برای عضویت در لشکر فاطمیون توجه او را جلب کرد. فرهاد می‌گوید که مسئولان سپاه پاسداران به او و همقطارانش وعده داده بودند که «اگر از جنگ زنده برگشتند، صاحب شناسنامه ایرانی خواهند شد.»

فرهاد اکنون با بدن مجروح در شهر سرپل در شمال افغانستان به سختی زندگی خود را می‌گذراند. او می‌گوید که حدود یک سال قبل و پس از جراحات‌های عمیق در نبرد با داعش، از سوریه به ایران برگشت تا زخم‌هایش را به کمک سپاه پاسداران معالجه کند. زمانی که فرهاد برای دریافت کمک‌های مالی و معالجه زخم‌هایش به سپاه پاسداران در تهران مراجعه کرد، به مرز افغانستان فرستاده شد. فرهاد دیگر به درد جبهات جنگ نمی‌خورد و به همین دلیل با یک دست‌لباس ژولیده و بدن مجروح از ایران اخراج شد.

فرهاد می‌گوید: «سپاه پاسداران برای جلب توجه مهاجران افغان به جبهه جنگ در سوریه، وعده‌های زیادی می‌داد که بعداً فهمیدیم همه وعده‌های سر خرمین بودند. اگر وعده‌ها عملی می‌شد حالا من صحتمند بودم، اما اکنون با بدن متلاشی شده در جنگ، تلاش می‌کنم لقمه نانی برای زنده ماندن پیدا کنم.» فرهاد با ابراز پشیمانی می‌گوید که از «مجبوریت، اعتقاد و اعتماد مهاجران افغانستانی در ایران سوءاستفاده شده است.»

فرهاد روایت‌های تکان‌دهنده‌ای از جبهه جنگ در سوریه و کشته شدن همراهانش دارد؛ در یکی از عملیات‌ها علیه داعش در دمشق، با ۱۷۰۰ تن از اعضای لشکر فاطمیون به عملیات رفته است که پس از ۱۰ ساعت نبرد، تنها ۳۰۰ تن زنده و سالم برگشتند.



عکس‌های شماری کشته شدگان لشکر فاطمیون- کانال تلگرامی لشکر فاطمیون

خانواده‌های بی‌شماری بی‌سرپرست شدند

محمود سادات از فرماندهان لشکر فاطمیون که از سال ۱۳۹۳ تا اواخر ۱۳۹۷ در فعالیت‌های نظامی این گروه حضور داشته می‌گوید که طی شش سال گذشته، ۵۵۰۰ تن از اعضای این لشکر کشته، ۱۲۰۰ تن مفقود و حدود ۷۰۰۰ تن دیگر مجروح شده‌اند. محمود که در رده‌های مختلف نظامی در این گروه فعالیت کرده، می‌گوید که در ۹۰ درصد عملیات‌های فاطمیون علیه داعش در نقاط مختلف سوریه از جمله دمشق، ادلب، جورین و حلب حضور داشته و چهار بار مجروح شده است. با وجودی که محمود تأکید دارد که برای دفاع از اماکن مقدس جنگیده، اما از عدم توجه سپاه پاسداران به مجروحان و خانواده‌های کشته شدگان جنگ سوریه ناراحت است.

لشکر فاطمیون در دفاع از منافع جمهوری اسلامی و حکومت بشار اسد در سوریه به کار گرفته شد. مهاجران افغانستان در ایران به دلیل فشارهای اقتصادی و یا تحت تاثیر تبلیغات سپاه پاسداران به این گروه نظامی پیوستند.

او می‌گوید که شخصاً توقع پول و شناسنامه ایرانی از سپاه پاسداران ندارد، اما «وعده‌های داده شده به خانواده‌های بی‌سرپرست که مردان‌شان در جنگ سوریه کشته شدند، باید عملی می‌شد.»

رسانه‌های اینترنتی و کانال تلگرامی وابسته به «فاطمیون» همه روزه از برگزاری مراسم‌های مختلف برای دلجویی از زنان و فرزندان کشته شدگان جنگ سوریه سخن می‌گویند، اما اعضای این لشکر می‌گویند که «این برنامه‌ها ریا و فریب است.»

«مراسم خاکروبی از مزار شهدا»، «جشن تولد برای فرزندان شهدا»، «دل‌جویی نمایندگان رهبر ایران از مادران کشته‌شدگان» و مراسم‌های یادبود برای کشته‌شدگان از جمله برنامه‌هایی است که در شبکه‌های رسانه‌ای لشکر فاطمیون همه روزه تبلیغ می‌شوند. رضایی می‌گوید که هزاران خانواده مهاجر افغانستانی در ایران، در جریان شش سال جنگ علیه داعش در سوریه، بی‌سرپرست شدند. به گفته او، سپاه پاسداران در ابتدا به اعضای فاطمیون وعده داده بودند که اگر در جنگ کشته شوند، خانواده‌هایشان شناسنامه ایرانی دریافت کرده و از کمک‌های دایمی حکومت برخوردار خواهند شد. اما آنچه اکنون بنظر می‌رسد «تنها کاری که برای این خانواده‌ها صورت می‌گیرد، برگزاری جشن تولد برای یتیم‌ها و برپایی مراسم خاکروبی از سنگ مزار کشته شده است.»

کودکان سرباز در لشکر فاطمیون

از آتش جنگ در سوریه حتی کودکان مهاجر افغانستانی در ایران نیز در امان نماندند. دیده بان حقوق بشر در اکتبر سال ۲۰۱۶ اعلام کرد که سپاه پاسداران ایران، کودکان زیر سن قانونی ۱۸ سال را از میان مهاجران افغانستان در قالب لشکر فاطمیون برای جنگ به سوریه فرستاده است. دیده بان حقوق بشر قبر ۸ کودک مهاجر افغانستانی که در جنگ سوریه کشته شده بودند را شناسایی و این عملکرد حکومت ایران را مصداق «جنایت جنگی» دانست.

اعضای «لشکر فاطمیون» در گفت‌وگو با «زمانه» هم حضور کودکان زیر ۱۸ سال در جنگ سوریه را تایید می‌کنند. محمود سادات می‌گوید که صدها کودک از میان مهاجران افغانستانی در ایران، به صورت داوطلبانه و یا تحت تاثیر تبلیغات سپاه پاسداران به گروه فاطمیون پیوستند که «شمار زیادی از آنان به دلیل نداشتن تجربه نظامی، کشته شدند.»

حکومت ایران، ضمن عمل نکردن به هیچ یک از وعده‌هایش در قبال کسانی که در جریان جنگ علیه داعش کشته و مجروح شده‌اند، در موارد زیادی «حتی زحمت انتقال اجساد را از سوریه به افغانستان جهت خاکسپاری توسط خانواده‌هایشان متقبل نشده است.» به باور محمود، «مجبوریت‌های اقتصادی» نیز در پیوستن همه افراد خصوصاً کودکان در لشکر فاطمیون نقش داشت، «چون دستمزد کارگران افغان طی سال‌های اخیر به دلیل افت ارز ایران در بازارهای جهانی، کاهش یافته است.»

کانال تلگرامی «لشکر فاطمیون» هم برگه از یک برنامه برای نوجوانان کشته شده افغان در سوریه را منتشر کرده که مربوط به تاریخ ۱۸ اسفند است. این برگه با عنوان «یادواره شهدای نوجوان مدافع حرم»، با تصاویر چند نوجوان مهاجر در لباس نظامی در شبکه‌های اجتماعی پخش شده است. تصاویر دیگری نیز در شبکه‌های رسانه‌ای «لشکر فاطمیون» از جنگ‌جویان این گروه نشر شده که حضور نوجوانان به وضوح در آنان مشاهده می‌شود. این نشان می‌دهد که سپاه پاسداران برای نایل شدن به اهداف خود در سوریه، از هیچ ابزاری دریغ نکرده است.

دیوان بین‌المللی کیفری مقرر می‌دارد که بسیج اجباری یا داوطلبانه کودکان زیر ۱۵ سال در نیروهای مسلح و به کارگیری آن‌ها برای مشارکت فعال در مخاصمات مسلحانه جنایت جنگی است.

راضیه موسوی فعال رسانه‌ای در مزارشریف که دو برادرش بدون اجازه خانواده و در اثر تبلیغات و وعده‌های سپاه پاسداران به جذب فاطمیون شدند، می‌گوید که ایران «به صورت بی‌رحمانه از مجبوریت و اعتقادات افغان‌های مهاجر در ماجراجویی‌هایش سوءاستفاده کرده است.»

موسوی که بارها در مورد حضور افغانستانی‌ها در جنگ سوریه گزارش‌های مستند تهیه کرده، می‌گوید، خانواده‌های زیادی می‌شناسد که نوجوانان زیر ۱۸ سال‌شان را در جنگ سوریه از دست داده‌اند. او می‌افزاید که حکومت ایران، ضمن عمل نکردن به هیچ یک از وعده‌هایش در قبال کسانی که در جریان جنگ علیه داعش کشته و مجروح شده‌اند، در موارد زیادی «حتی زحمت انتقال اجساد را از سوریه به افغانستان جهت خاکسپاری توسط خانواده‌هایشان متقبل نشده است.»

به باور راضیه موسوی، مهاجرت یک پدیده طبیعی و حقوق بشری است، اما «حکومت ایران از مهاجران افغانستان هم‌چون ابزاری برای جنگ و وسیله‌ای اعمال فشار در دیپلماسی‌اش استفاده می‌کند.»

جنگ با داعش تمام شد، فاطمیون اما نه

پس از پایان سیطره داعش در سوریه، بخشی از نیروهای فاطمیون در آن کشور باقی مانده و بخش دیگر به ایران و افغانستان برگشته‌اند. محمد دانش که هنوز در ایران و در یکی کمپ‌های فاطمیون به سر می‌برد از زبان مرتضوی و سیدجواد دو تن از فرماندهان این گروه می‌گوید: «قرار است ۷۰۰۰ تن نیروی زنده و کارآزموده از میان ۳۴ هزار تن عضو این لشکر گزینش شده و در بدنه سپاه قدس باقی بمانند.»

هرچند هنوز مشخص نیست که هدف سپاه پاسداران از حفظ نیروی ۷۰۰۰ نفری مسلح در داخل ایران چیست، اما این اقدام، نگرانی‌های را در مورد استفاده از این نیروها علیه اعتراضات در داخل ایران مطرح کرده است.

پس از سقوط حکومت بشار اسد لشکر فاطمیون و زینبیون چه شدند؟

سقوط حکومت بشار اسد که تبدیل به یک دیکتاتور تمام‌قد شده بود و رفتارش با برخی از مخالفان دور از ارزش‌های انسانی بود، سقوط آن خنده به لب مردم سوریه آورد اما نیروی که جایش را گرفت خیلی زود خنده مردم را به گریه تبدیل کرد.

حکومت سوریه که توسط هیات تحریر شام و رهبر آن محمد الجولانی هدایت می‌شود، سابقه سال‌ها جنگ در صفوف داعش و القاعده دارند و نیروی مذهبی تروریستی است.

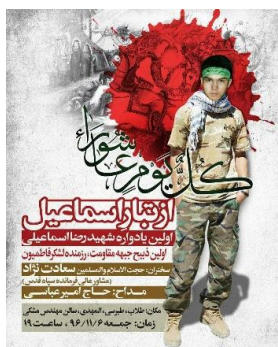
براساس ارزیابی‌های مستقل و دیدگاه برخی کارشناسان مسایل امنیتی، گروه‌های نیابتی و مزدور خارجی و مخالفت دولت اسد، حکومت دمشق را به دست گرفته‌اند.

اما گروه‌های مذهبی «نیابتی و مزدور» در دو طرف طرف جبهه جنگ داخلی سوریه حضور داشتند اکنون برخی به قدرت رسیده‌اند و سرنوشت نیروهای نیابتی حامی حکومت بشار اسد به کجا رسیده است؟

نیروهای خارجی جهادگرا حامی اسد

دولت تحت رهبری بشار اسد که در روز هشتم دسامبر ۲۰۲۴ عملاً ساقط شد، حامیان مختلفی داشت که شامل دولت‌ها (روسیه و جمهوری اسلامی ایران) و گروه‌های مزدور نیابتی بودند.

گروه‌های شبه‌نظامی متشکل از شهروندان خارجی عمدتاً تحت رهبری شاخه قدس سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران ایجاد، تجهیز و حمایت می‌شدند. چهار گروه مهم که به‌طور جدی در جنگ داخلی و مبارزه با مخالفین حکومت سوریه از دولت اسد حمایت کردند، شامل لشکر فاطمیون، لشکر زینبیون، لشکر حسینیون و حزب‌الله می‌باشند.



کودکان مهاجر افغانستانی هم از جنگ و مداخله نظامی ایران در سوریه در امان نماندند

لشکر فاطمیون

لشکر فاطمیون، براساس اطلاعات منتشرشده از سوی فرماندهان و خود این گروه، متشکل از شهروندان مهاجر افغانستانی بودند که قبل از پوسستن به این گروه در ایران به دنبال پیدا کردن شغل در بخش‌های مختلف مانند ساختمانی، سنگ‌بری و... بودند. وضعیت زنده‌گی برای مهاجران افغانستانی در ایران به دلایل مختلف، از جمله فشارهای اقتصادی بر دولت و جامعه ایران و سیاست مهاجرتی غیررسمی دولت و شهروندان ایران، روزبه‌روز بدتر می‌شد.

گرچه برخی از رسانه‌های ایرانی نزدیک به جمهوری اسلامی ایران، حضور این افراد را خودجوش از میان اعضای سپاه محمد(که برای مبارزه با نیروهای اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان ایجاد شده بود) عنوان کرده و مدعی‌اند که این گروه برای دفاع از حرم حضرت زینب تشکیل شد، گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد با وخامت وضعیت در خاورمیانه، به‌ویژه ظهور داعش در عراق و سوریه، ایران با استفاده از مجبوریت‌های اقتصادی و به‌طور گاه‌به‌گاه استفاده از انگیزه‌های مذهبی، اقدام به جذب افراد از میان مهاجران افغانستانی کرده و لشکر فاطمیون را به منظور مبارزه با داعش و حمایت از دولت اسد در سوریه اعزام کرد. این گروه در مبارزه با داعش نقش سرنوشت‌ساز داشته، اما گزارش‌هایی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد از سوی دولت اسد علیه مردم سوریه مورد استفاده قرار گرفته است.

فاطمیون که تعداد آن‌ها به‌طور دقیق مشخص نیست، هم‌چنان در خاورمیانه حضور دارد و به‌عنوان یک ظرفیت مهم نظامی نیابتی ایران شناخته می‌شود. با این حال، همان‌طور که در درگیری‌های اخیر و هجوم هیات تحریر شام مشاهده شد، هیچ جبهه‌ای از این گروه گزارش نشده است. برخی ویدیوها از حضور افراد این گروه در سوریه در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد، اما هیچ نوع مقاومت یا حمایت از دولت اسد توسط فاطمیون گزارش نشده است. گزارش‌ها حاکی از این است که جمهوری اسلامی ایران تمامی اعضای این گروه را به عراق منتقل کرده است. قابل توجه است که در تمام دوره فعالیت این گروه، هیچ گزارش رسمی و تاییدشده‌ای از حضور آن‌ها در افغانستان وجود نداشت و نیروهای امنیتی دولت پیشین افغانستان هیچ فعالیت ضد دولتی و امنیتی از جانب اعضای این گروه در داخل افغانستان ثبت نکردند.

لشکر زینبیون

لشکر زینبیون متشکل از شهروندان پاکستان است که تحت رهبری سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران برای مبارزه با داعش و حمایت از دولت اسد تشکیل شد. استخدام اعضای این گروه متفاوت از اعضای فاطمیون بود. خلاف فاطمیون که اعضای آن از میان مهاجران افغانستانی مقیم ایران استخدام شدند، اعضای لشکر زینبیون عمدتاً از میان شهروندان پاکستانی، به‌ویژه از مناطق خیبرپختون‌خواه، کراچی و لاهور استخدام شدند.

دولت پاکستان این گروه را به عنوان گروه تروریستی ممنوعه اعلام کرده و چندین عضو مهم آن را در دو سال اخیر بازداشت کرده است. اطلاعات منتشر شده در شبکه های اجتماعی نشان می دهد افرادی که متقاضی عضویت در لشکر زینبیون هستند، باید سن آنها بین ۱۵ تا ۳۵ سال باشد و قرار است ماهانه ۱۲۰ هزار روپیه پاکستانی به آنها پرداخت شود که در سال ۲۰۱۵ معادل ۱۲۰۰ دلار آمریکا بود. این گروه نیز در جنگ علیه داعش در سوریه و عراق در کنار نیروهای دولتی و نیابتی نقش پررنگی داشت، اما مانند فاطمیون، در درگیری های اخیر سوریه هیچ گونه مقاومت یا حمایتی از دولت اسد گزارش نشد. به دلیل این که اعضای این گروه به عنوان گروه تروریستی شناخته شده اند، دیگر قادر به بازگشت به کشور خود نخواهند بود.

لشکر حسینیون

گروه حسینیون، متشکل از شهروندان جمهوری آذربایجان، تحت رهبری توحید ابراهیمی (ابراهیم بیلی)، روحانی شیعه و آموزش دیده در حوزه علمیه مشهد، در کنار دیگر گروه های نیابتی ایران در سوریه فعال بود. این گروه نیز در جنگ علیه داعش در کنار نیروهای دیگر دولتی و نیابتی در سوریه و عراق نقش جدی داشت. مشابه دیگر گروه ها، همواره به منظور تامین منافع جمهوری اسلامی ایران و دولت سوریه مورد استفاده قرار گرفته است.

دولت جمهوری آذربایجان به دلیل روابطش با جمهوری اسلامی ایران، فعالیت این گروه را در داخل کشورش به عنوان یک گروه مسلح غیرقانونی تحت نظر داشته و تعدادی از اعضای آن را نیز بازداشت کرده است. گزارش هایی در دست است که نشان می دهد در درگیری های اخیر سوریه، هیچ واکنش یا مقاومت از سوی این گروه مشاهده نشد و رهبر این گروه براساس گزارش های رسانه های ایران، در حال حاضر در داخل ایران حضور دارد.

حزب الله سوریه

اگرچه برخی تحلیل گران مدعی اند که اعضای این گروه از شهروندان سوریه هستند، اطلاعات موجود نشان می دهد که بخش زیادی از اعضای این گروه از شهروندان لبنان بوده اند. این گروه، مانند دیگر گروه های نیابتی، در دفاع از دولت اسد در جریان جنگ داخلی و جنگ با داعش نقش مهمی ایفا کرد، اما در درگیری های اخیر که منجر به سقوط دولت اسد شد، هیچ واکنشی از آن گزارش نشده است.

با سقوط دولت اسد و حضور گروه های اسلام گرای افراطی به رهبری هیات تحریر الشام، به قدرت جدید سوریه تبدیل شدند. بنابراین، هنوز آینده سوریه روشن نیست به خصوص دولت های اسرائیل و ترکیه نفوذ خود در این کشور را افزایش داده اند. مردم کرد روزاوا که در بیش از ۱۲ سال جنگ داخلی سوریه به طور مستقل و در فضایی نسبتاً دموکراتیک خود را مدیریت کرده اند حکومت جدید سوریه را نپذیرفته اند.

هیات تحریر الشام، بر خلاف ادعای خود، به تنهایی و تنها با اتکا بر منابع انسانی و مالی خود قادر به این موفقیت شگفت انگیز نبوده و اکنون نیز قادر به حفظ آن نیست. این گروه مدیون همکاری و مساعدت گروه های متحد خود است که عمدتاً متشکل از شهروندان خارجی و اعضای گروه های رادیکال اسلامی به خصوص دولت ترکیه هستند.

در سوی دیگر ماجرا، گروه های نیابتی ایران قرار دارند که با سقوط دولت اسد به تاریخ انقضای خود نزدیک شدند. این گروه ها به بهانه دفاع از حرم جذب شده بودند، اما اکنون حرم تحت کنترل آنها نیست. از سوی دیگر، عدم رسیده گی صحیح به معلولان و خانواده های این گروه ها در داخل ایران (هرچند در سطح رسانه ای برخی امتیازات به آنها داده شده) امکان جابه جایی آنها در داخل ایران و حفظ شان به عنوان نیروی ذخیره بسیار کم است؛ چرا که برخورد دولت ایران با این نیروها در داخل بدون استفاده از آنها، در بهترین حالت به مثابه یک کارگر «ارزان و خاموش» است که باید در کارهای شاقه کار کنند. شکستن هلال شیعی در سوریه با قدرت گرفتن تحریر الشام به عنوان یکی از مخالفان جدی حضور نیروهای ایرانی در منطقه و مخالف شیعه، زمینه انتقال زمینی این نیروها به لبنان را از بین برده است و به دلیل این که حزب الله لبنان نیز با حملات مداوم اسرائیل تضعیف شده تقریباً دست جمهوری اسلامی از لبنان نیز قطع شده است.

امکان دیگر، اعزام این نیروها به یمن برای تقویت حوثی ها و استفاده از آنها در معادلات بعدی در دریای سرخ و باب المندب است. اما این گزینه احتمال کمی دارد، چون منافع ایران با توجه به توانایی های رزمی این افراد در اراضی خشکه بیش تر در لبنان تامین می شد تا یمن و منطقه دریایی.

نهایتاً نیروهای لشکر فاطمیون و زینبیون چه آنهایی که در ایران مانده اند و چه آنهایی که به کشورهای خود رفته اند مستقیماً قربانی تروریسم جمهوری اسلامی ایران هستند و بس!



ترکیبی از عکس اعضای لشکر فاطمیون با عکسی از حجت گنابادی نژاد، معاون امور فرهنگی لشکر فاطمیون. کانال تلگرامی فاطمیون

لشکر فاطمیون منحل نمی‌شود

حجت گنابادی نژاد، معاون امور فرهنگی لشکر فاطمیون، گروه شبه نظامی متشکل از مهاجران افغان که نیروی قدس سپاه پاسداران جمهوری اسلامی در سال ۱۳۹۲ ایجاد کرد، در مراسمی در مشهد گفت که فاطمیون منحل نمی‌شود، بلکه برای عملیات‌های گسترده‌تر آماده می‌شود.

کانال تلگرامی فاطمیون با انتشار سخنان حجت گنابادی نژاد اعلام کرد که این سخنرانی در همایشی به نام «فاطمیون در مدار مقاومت» که هم‌زمان با سالروز تولد فاطمه دختر پیامبر اسلام و به منظور قدردانی از همسران اعضای لشکر فاطمیون در مشهد برگزار شد، ایراد شد.

گنابادی نژاد که از چهره‌های مطرح در جلب و جذب نیرو برای لشکر فاطمیون است، پیش از این معاون فرهنگی، اجتماعی و زیارت استانداری خراسان رضوی بود و در سمت وسو دهی به لشکر فاطمیون نقش برجسته‌ای دارد.

اکنون حدود ۱۴ سال پس از تاسیس فاطمیون که با شعار «دفاع از حرم» ایجاد شد، هیئت تحریر شام بر سوریه حاکم است و حرم زینب و رقیه، از دختران فاطمه و نوادگان پیامبر اسلام نیز تحت سلطه گروه تندرو سنی قرار دارد. در روزهای اخیر، بسیاری از کاربران افغان در شبکه‌های اجتماعی این پرسش را مطرح کردند که نتیجه کشته و زخمی شدن هزاران مهاجر افغان در لشکر فاطمیون که برای دفاع از حرم به سوریه و عراق فرستاده شدند، چه بود.

حجت گنابادی نژاد با اشاره به این پرسش‌ها گفت: «فضای مجازی خط فکری ما نیست. در این مدت چه‌ها که گفتند و چه‌ها که شنیدیم.»

معاون امور فرهنگی لشکر فاطمیون، هم‌چنین ادعا کرد که «کسی رزمندگان فاطمیون را به اجبار به جبهه نفرستاد». او مدعی شد که همه اعضای این جبهه که شمار آنان از ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر برآورد می‌شود، خودخواسته و به هدف «دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی» به این لشکر پیوستند.

به گفته گنابادی نژاد، چهار هزار تن از اعضای لشکر فاطمیون «تا آخرین روز» در سوریه حضور داشتند.

پیش از این ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهوری روسیه، گفته بود که نیروی هوایی این کشور چهار هزار نفر از نظامیان ایرانی را سوریه تخلیه کرد. در واکنش به سخنان پوتین، علی‌اکبر احمدیان، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران، گفت که جمهوری اسلامی در سوریه «حضور عملیاتی» نداشت. چند مقام دیگر جمهوری اسلامی از جمله محمدجعفر اسدی، معاون قرارگاه خاتم‌الانبیا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، هم گفت: «وقتی اسد سقوط کرد، روس‌ها برای انتقال اتباع ایرانی با ما همکاری کردند. آن‌ها همه غیرنظامی بودند.»

اسدی در مورد سخنان پوتین و تخلیه چهار هزار نیروی نظامی ایرانی از سوریه گفت: «بیش‌تر این تعدادی که به اسم ایرانی آمدند، شیعیان افغانستانی‌اند. تعدادی از این نیروهایی که روس‌ها آوردند، افغانستانی، پاکستانی و حتی سوری‌اند که در آن‌جا از خدمت‌گزاران حرم حضرت رقیه و حضرت زینب بودند و به صرف شیعه بودن و نجات جانشان، به ایران آمدند.»

یکی از شهروندان افغانستان که از نزدیک به ۱۵ سال پیش به این سو در دمشق زندگی می‌کرد و پرونده پناهندگی در دفتر کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل متحد داشت، به شرط محفوظ ماندن نامش به ایندیندنت فارسی گفت که یک روز پس از سقوط رژیم بشار اسد، هواپیمای نظامی روسی او را به همراه شماری دیگر از شهروندان ایرانی و افغان از فرودگاه لاذقیه به مشهد منتقل کردند.

او در مورد این که آیا اعضای فاطمیون و نظامیان ایرانی نیز در این پرواز بودند یا خیر، جزئیاتی ارائه نداد، اما گفت که او و شماری دیگر از مهاجران افغان، صبح یک‌شنبه، لحظاتی پیش از آن که نیروهای هیات تحریر شام وارد دمشق شوند، از مقابل دفتر کمیساری عالی پناهندگان سازمان ملل متحد که به آنجا پناه برده بودند، به سمت لاذقیه گریختند.

این مهاجر افغان که اکنون در مشهد به سر می‌برد، گفت شماری از خانواده‌های افغان که نتوانستند خود را به فرودگاه لاذقیه برسانند، هم‌چنان در سوریه‌اند و در منطقه زینبیه زندگی می‌کنند.

سخنرانی حجت گنابادی نژاد نخستین اظهارات یک مقام ایرانی در لشکر فاطمیون است که پس از فروپاشی حکومت بشار اسد و عقب‌نشینی نیروهای تحت حمایت جمهوری اسلامی از این کشور بیان می‌شود.

معاون فرهنگی لشکر فاطمیون گفت که شماری از فرماندهان این لشکر آخرین افرادی بودند که از سوریه خارج شدند. او از افرادی به نام‌های «سیدعلی حسینی، قاسمی، صالحی، جعفری، حیدری، علی‌زاده، هاشمی، اسماعیلی، میرآقا موسوی، سجاد، سید اکبر حسینی و جواد مومنی» اسم برد که در چارچوب لشکر فاطمیون در سوریه حضور داشتند و آخرین افرادی بودند که از این کشور خارج شدند. پس از کشته‌شدن سیدحسن نصرالله، دبیرکل حزب‌الله لبنان و تخریب گسترده زیرساخت‌ها و انبارهای تسلیحاتی این گروه در حملات سنگین اسرائیل و در پی آن سقوط حکومت بشار اسد و پیش‌تر، کشته‌شدن اسماعیل هنیه در تهران، «محور مقاومت» جمهوری اسلامی ایران به شدت تضعیف شده و تا حدودی نیز زمین‌گیر شده است.

حجت‌گنابادی‌نژاد در واکنش به این بحث‌ها گفت که لشکر فاطمیون به‌عنوان بخشی از محور مقاومت، نه‌تنها تعطیل نمی‌شود، بلکه فرماندهان این نیرو که «اکنون در کنار همسران و فرزندان‌شان‌اند، برای فروپاشی رژیم صهیونیستی طرح‌های جدیدی رقم خواهند زد.» معاون امور فرهنگی لشکر فاطمیون در حالی این ادعا را مطرح کرد که اسرائیل کاتز، وزیر دفاع اسرائیل، روز دوشنبه تایید کرد که اسرائیل پشت ترور اسماعیل هنیه بود. کاتز همچنین گفت که رژیم بشار اسد در نتیجه تضعیف گروه‌های نیابتی جمهوری اسلامی فروپاشید و اسرائیل «سر حوثی‌ها را نیز می‌زند.»

هرچند مقام‌های جمهوری اسلامی از جمله سیدعلی خامنه‌ای ادعا می‌کند که جمهوری اسلامی نیروی نیابتی ندارد، مقام‌های امنیتی بسیاری از کشورها از جمله اسرائیل از شبه‌نظامیانی مانند لشکر فاطمیون، حوثی‌های یمن، حزب‌الله لبنان و شماری دیگر از گروه‌ها به‌عنوان نیابتی‌های جمهوری اسلامی ایران یاد می‌کنند.

برخی سازمان‌های حقوق بشری هم جمهوری اسلامی ایران را به اعزام نوجوانان زیر سن قانونی برای جنگ در صفوف گروه‌های شبه‌نظامی متهم کرده‌اند.

در سال ۲۰۱۷ دیده‌بان حقوق بشر گزارش داد که جمهوری اسلامی نوجوانان ۱۴ ساله افغان را برای جنگ به سوریه اعزام کرده است. این سازمان گفته بود که اعزام افراد زیر سن قانونی به جنگ جنایت جنگی محسوب می‌شود و جمهوری اسلامی به هدف پیروزی در جبهه جنگ به این اقدام دست زده است.

در سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۷ هم گزارش‌های منتشر شدند مبنی بر این که اعضای فاطمیون از عملی نشدن وعده‌های مقام‌های لشکر قدس سپاه پاسداران شاکی بودند. این افراد گفتند که در ازای دریافت امتیازهای مانند دریافت مجوز اقامت دائم، حمایت دائمی از خانواده‌هایشان در صورتی که کشته یا زخمی شوند و همچنین برخورداری از امتیازهای خانواده‌های شهدا و جان‌بازان ایرانی به جبهه سوریه رفتند، اما پس از بازگشت هیچ یک از این امتیازها را دریافت نکردند.



نتیجه‌گیری

موج هولناک و خطرناکی از مهاجرت‌سختی به‌ویژه افغان‌سختی همراه با مجموعه اخبار و تحلیل‌های ناصحیح در مورد افغان‌های ساکن ایران، فضای مجازی ایران و برخی روزنامه‌های ایران را پر کرده است. عدم رسیدگی به این شایعه‌پراکنی و دیوسازی از مهاجرین افغان، وضعیت فضای ذهنی و روانی جامعه را تحت الشعاع قرار داده است.

در صورت کنترل نشدن این وضعیت پیامدهای این وضعیت می‌تواند موجب ایجاد برخی تنش‌ها در داخل کشور شود. اما سؤال این است که قرار است چه کسی و چه جریانی این وضعیت را کنترل کند؟ آن‌هم در شرایطی که عامل اصلی این وضعیت نژادپرستانه و افغان‌سختی، مستقیماً خود حاکمیت ایران است.

فضای عمومی در مخالفت با حضور مهاجران افغانستانی در ایران مدتی است که ملتهب و حساس شده است. این فضای زمانی نگران‌کننده و حاد می‌شود که می‌بینیم طی سالیان متمادی به‌ویژه در سال‌های اخیر با تبلیغات وسیع مقامات و رسانه‌ها حکومتی، باعث شده فضای عمومی تحت تاثیر عواطف و احساسات به موضوع مهمی مثل مهاجران افغانستانی قرار گیرد. این فضا به تمامی علیه مهاجران و پناهندگان افغان است.

هنگامی که آقای مدیرکل می‌گوید: «بالغ بر ۷۳ درصد زایمان‌های استان با عمل سزارین اتفاق افتاده است»، سپس توضیح داده که «در یکی از بیمارستان‌های البرز بالغ بر ۵۰ درصد این زایمان‌ها توسط اتباع اتفاق افتاده است.»

منظور ایشان بیمارستان دولتی کمالی است که برابر هماهنگی‌های انجام شده در استان، اتباع خارجی جهت انجام زایمان به این بیمارستان ارجاع می‌شوند. در واقع آمار مدیرکل فقط درباره سهم اتباع خارجی از زایمان‌های سزارینی سال ۱۴۰۲، در تنها بیمارستانی است که در استان البرز برای این افراد در نظر گرفته شده است و نه تمام زایمان‌های استان البرز که خیلی زیادتر از یک بیمارستان است. اما فارغ از نادرستی این اخبار، علت تولید و انتشار و پذیرش آن‌ها وجود همین حساسیت‌ها نسبت به تبعات حضور افغان‌ها در کشور است. برای نمونه اگر جرمی یا قتلی از سوی اتباع رخ بدهد فوری برجسته شده و بازتاب پیدا می‌کند و این تصور پیش می‌آید که جرایم و قتل‌های آنان زیاد است.

آن‌هم در حالی که اقتصاد کشور از وجود نیروی کار ارزان آنان سود می‌برد. به این نکته باید توجه داشت که در نیم قرن گذشته، ایران میزبان مهاجران افغانستانی است و در این فاصله، نسلی از آنان در ایران متولد و بزرگ شده‌اند، در نهادهای رسمی آموزش دیده‌اند و از نظر فرهنگی و اجتماعی بیش‌تر شهروند ایرانی محسوب می‌شوند تا افغانستانی. تعداد زیادی از این گروه حتی یک‌بار هم به افغانستان نرفته‌اند.

سیاست احداث دیوار در برابر مهاجران، تفاوتی با عملکرد فاشیسم ندارد. مسئله مهاجرت و پناهندگی یک مسئله بین‌المللی است و به این راحتی که جمهوری اسلامی و برخی دولت‌ها تصور می‌کنند با کشیدن یک دیوار چند متری قابل حل است، درست نمی‌شود. مشکل زمانی قابل حل است که عوامل پناهندگی و مهاجرت، هم‌چون سرکوب و اعدام، فقر و فلاکت اقتصادی از بین برود و همه انسان‌ها جدا از ملیت و جنسیت بتوانند در فضایی مسالمت‌آمیز و انسانی در کنار هم زندگی کنند و خودشان نیز مستقیماً جامعه‌شان را مدیریت کنند.

هیچ چیز به اندازه آزادی و برابری، ثبات اقتصادی و پیشرفت در ایران و کشورهای همسایه به حل این مسئله کمک نخواهد کرد. به‌علاوه، کارگران افغان در ایران، هم‌طبقه‌ای‌های کارگران ایران و شهروندان ایران هستند به همین دلیل، جنبش کارگری ایران وظیفه آگاهانه و داوطلبانه دارد تا از آزادی و حق و حقوق این کارگران حمایت کند و اجازه ندهد آن‌ها هم‌چنان «کارگران ارزان و خاموش» سرمایه‌داران و شرکت‌های دولتی و خصوصی ایران باشند و از سوی دیگر، قربانی سیاست‌های فاشیستی حاکمیت‌های ایران و طالبان گردند!

یک‌شنبه یازدهم خرداد ۱۴۰۴-هشتم ژوئن ۲۰۲۵